

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال ششم، بهار ۱۳۹۳، شماره مسلسل ۱۹

همسانی یا تفاوت وحی و نبوغ

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۲۴

تاریخ تأیید: ۹۳/۰۳/۲۸

یدالله دادجو*

وحی پدیده‌ای است که برخی از بندگان برگزیده و شایسته الهی با آن با خداوند تعالی ارتباط برقرار می‌کنند تا برنامه رستگاری و سعادت جاودانی را از او دریافت و برای هدایت بشر به قله‌های کمال ابلاغ کنند.

برخی از دانشمندان به دلیل ناتوانی از شناخت صحیح حقیقت وحی تفسیر نادرستی از وحی ارائه داده و آن را همسان با نبوغ دانسته‌اند و پیامبر را نابغه‌هایی خلاق معرفی کرده‌اند که در بهره‌هایی از تاریخ بشر در عرصه زندگی اجتماعی درخشیده‌اند و با بهره‌گیری از نبوغ و هوش ذاتی خود اصول و قوانینی را برای هدایت و سعادت و سلامت روانی و اخلاقی بشر آورده‌اند. ولی این تحلیل از وحی پذیرفته نیست، زیرا وحی و نبوغ دو حقیقت کاملاً متمایز و جدا از هم‌اند؛ نبوغ امری فکری، و مرتبط با ساختارهای طبیعی، ذهنی و مغزی انسان است، در حالی که وحی دانشی از سنخ علم حضوری است که قلب و روح پیامبر آن را اخذ و تلقی می‌کند. معرفت‌های حاصل از نبوغ خطاپذیرند ولی معرفت‌های وحیانی خطاپذیر نیستند. معرفت‌های حاصل از نبوغ محدود به مسائل و موارد خاصی هستند ولی معارف وحیانی همه ابعاد زندگی انسان را دربرمی‌گیرند. در این مقاله، تحلیل همسانی وحی با نبوغ با رویکرد عقلی و نقلی مورد بررسی و نقد قرار گرفته است.

واژه‌های کلیدی: وحی، پیامبر، نبوغ، نبوت.

* استادیار دانشگاه پیام نور قم.

مقدمه

وحی پدیده‌ای است که در ادیان جنبه محوری و اساسی دارد و درباره چستی آن دیدگاه‌هایی مطرح شده است. یکی از تفسیرهای نوین وحی عبارت از نبوغ است. بر مبنای این نظریه، پیامبران انسان‌های عادی و معمولی نیستند، و نه فرشته‌اند و نه فرشتگان از عالم الوهی برای آنان وحی نازل کرده‌اند. بلکه آنان انسان‌های نابغه، هوشمند و متفکری بودند که دستگاه آفرینش در جهان خلقت برای نجات بشر از رنج، سختی، بیچارگی و فشار زندگی به انسان‌ها اهدا کرده است. اینان با برخورداری از هوش و نبوغ سرشار خود قوانین و برنامه‌های عقلانی و خردپذیر را برای سعادت بشر تهیه و جامعه را به سوی اخلاق شایسته و برپایی عدالت اجتماعی دعوت کرده‌اند. در نوشتار حاضر، دیدگاه مزبور تبیین و نقد خواهد شد.

واژه‌شناسی

أ. وحی

با مراجعه به آثار لغت‌شناسان، این حقیقت آشکار می‌شود که واژه وحی و مشتقات آن معانی گوناگونی دارد: نوشتن (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱۴۳)، رسالت و پیام (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۹۳/۶)، اشاره صدق (همان)، الهام (فراهیدی، ۱۴۱۴: ۱۴۳)، عجله و سرعت (جوهری، ۱۴۰۴: ۳۸۵/۴)، و تفهیم و القای نهانی و سری (زمخشری، ۱۴۰۲: ۶۶۸).

وحی در باب نبوت عبارت است از تفهیم سریع، رمزی و نهانی حقایق و معارفی از جانب خداوند به برخی از بندگان برگزیده که از طرقی غیر از راه‌های شناخته‌شده معرفت همانند شیوه‌های حس، عقل، تجربه، حدس و شهود عرفانی

حاصل می‌شود. (سیحانی، ۱۴۱۶: ۳۹۴؛ همو، ۱۳۷۵: ۲۵۵)

ب. نبوغ

واژه نبغ (ن - ب - غ) بر بروز و ظهور دلالت می‌کند (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۴۵۳/۱؛ ابن‌فارس ۱۴۰۴: ۳۸۲/۵)؛ نبوغ از نگاه لغت‌شناسان به معنای برتری، برجستگی، پیش‌افتادگی و هوش سرشار است و نابغه به کسی گفته می‌شود که عظیم‌الشان، برجسته و فوق‌العاده بوده، از هوشیاری و جودت فکر برخوردار باشد. (طباطبائی، ۱۳۵۸: ۶۸۵؛ عمید، ۱۳۶۰: ۱۱۷۵)

از آنجاکه مفهوم نبوغ همانند مفاهیمی چون چاقی و لاغری نیست که بتوان آن را به طور دقیق اندازه‌گیری کرد، ملاک و معیار خاصی که به طور دقیق بتواند به یاری تشخیص نبوغ بیاید وجود ندارد. از این‌رو، تاکنون، در زمینه نبوغ، تعریفی که مورد قبول همگان باشد ارائه نشده است. در عین حال، دانشمندان روان‌شناس تعریف‌هایی درباره آن به دست داده‌اند، برای نمونه:

- واژه نبوغ به مردان و زنانی نسبت داده می‌شود که حقیقتاً شاهکار بزرگی سرشار از قدرت، خلاقیت و اصالت در زمینه‌های علمی یا هنری پدید آورده یا نظریه‌های بنیادین عظیم و نیرومندی به وجود آورده باشند. (جی. ای. هاو، ۱۳۸۰:

(۹۱)

- کلاپارد می‌گوید: نبوغ و هوش به معنای وسیع عبارت است از رشد همه استعداد‌های ذهنی ولی هوش و نبوغ به معنای دقیق کلمه عبارت است از استعداد ذهن برای حل مسائل تازه و جدید. (سیاسی، ۱۳۴۴: ۱۳۱)

- نبوغ عبارت است از قدرت و توانایی یادگیری و به‌کاربردن آنچه که آموخته در سازگاری با اوضاع و احوال تازه و نو و نیز عبارت است از قدرت و

توانایی و استعداد برای حل مسائل و مشکلات تازه. (مان، ۱۳۶۰: ۲/۲۵۱)

چنان که از تعریف نبوغ آشکار است، نبوغ امری فکری، عقلانی و در ارتباط با ساختارهای ذهنی انسان است؛ مغز انسان بر تمام فعالیت‌های آدمی تسلط و حاکمیت دارد و هر فعالیتی که انسان انجام می‌دهد، بی‌تردید، بر سلول‌های مغز اثر می‌گذارد؛ این تأثیر، به گونه‌ای که هنوز علم بشر به حقیقت و ماهیت آن پی نبرده است، در سلول‌های مغز باقی می‌ماند؛ همین آثار باقی‌مانده در سلول‌های بافت‌های مغزی اساس عملیات عالی عقلی انسان مانند یادگیری، یادآوری، تخیل و تفکر را تشکیل می‌دهد. از این رو هیچ تفاوتی در فرایند عملیات ذهنی انسان‌ها - خواه نابغه و خواه غیرنابغه - به چشم نمی‌خورد. (نجاک، ۱۳۷۷: ۱۷۸)

توجه به این نکته بسیار حایز اهمیت است که نبوغ و هوش موجودات، از یک سو، به ساختمان بدنی آنها و، از سوی دیگر، با آنچه که در طول حیات موجود زنده بر این ساختمان‌های بدنی گذشته است، مربوط می‌باشد. بی‌تردید مهم‌ترین بخش از ساختمان بدنی موجود زنده که در هوش و نبوغ آنها دخالت دارد مغز است. وقتی نوزادی متولد می‌شود، مغز اوست که اندازه هوش و نبوغش را تعیین می‌کند. (مان، ۱۳۶۰: ۲/۷۸) بنابراین، آن‌گونه که بسیاری از مردم گمان می‌کنند که نوابغ و تیزهوشان از نژاد دیگری‌اند و قدرت‌های ویژه‌ای دارند که عمدتاً ناشناخته و مجهول است واقعیت ندارد؛ گرچه آنان افراد شاخصی هستند که غالباً به توفیقات درخشانی دست یافته‌اند، دلیلی نداریم که بگوییم اساس این توانایی‌ها و موفقیت‌ها به کلی غیر از علل و موجباتی است که سبب موفقیت و کامیابی افراد عادی و معمولی می‌شوند. (جی.ای.هاو، ۱۳۸۰: ۱۶۳)

پس، با تعریف نبوغ، این حقیقت روشن شد که نبوغ محصول فکر و ذهن

انسان است و در هر گرایش و رشته‌ای انسان‌های کامیاب و موفق وجود دارند.

تفسیر وحی به نبوغ

به عقیده برخی از دانشمندان، پیامبر کسی جز نابغه‌ای اجتماعی نیست؛ آنچه از قوای فکری این نابغه به‌عنوان اندیشه‌های صالح و اصلاح‌گرایانه نمود می‌یابد همان وحی و قوانینی است که او برای اصلاح و تأمین سلامت و سعادت جامعه آورده است و روح پاک او که این افکار را به قوای ذهنی‌اش راه می‌دهد روح‌الامین نامیده می‌شود، چراکه طهارت و پاکی روح این نابغه اجتماعی اجازه نمی‌دهد که وی از سر هوا و هوس و خواهش‌های پست مادی و نفسانی سخنی بگوید. بر اساس این نظریه، کتابی که دربردارنده افکار عالی و پاک اوست کتاب آسمانی می‌خوانند و از قوایی که آدمی را به اعمال خیر و نیک دعوت می‌کند و انگیزه‌ای عالی برای گرایش به خوبی‌ها و زیبایی‌های روحی و درونی در انسان‌ها ایجاد می‌کند به ملائکه (فرشتگان) تعبیر می‌کنند و نفس امرکننده به زشتی‌ها یا قوای دعوت‌کننده به شر و فساد و تباهی را شیطان می‌خوانند، و به همین صورت کلیه مسائل و مبانی نبوت را با مسائل طبیعی و مادی توجیه می‌کنند. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۵۲/۲-۱۵۳)

سیداحمدخان هندی نیز بر این باور است که پیامبری همانند دیگر قوا و نیروها یک قوه طبیعی است که قابلیت‌های آن در وقت مناسب شکوفا می‌شود؛ گاهی فردی خاص توان و استعداد خویش را در یک رشته و تخصص آشکار می‌کند، به گونه‌ای که مردم او را در آن رشته خاص نابغه می‌شناسند. یک شاعر، یک فیلسوف، یک پزشک، یک هنرمند و یا یک آهنگر می‌تواند در حرفه خود استاد شود. کسی که از توانایی‌های طبیعی خارق‌العاده‌ای در درمان بیماری‌های

روحی برخوردار است و به این وسیله می‌تواند روح جدیدی در حیات اخلاقی بشر بدمد پیامبر نامیده می‌شود. هنگامی که میوه این قابلیت‌های طبیعی رسید، او احساس می‌کند که فراخوانده شده است تا رسالت تازه تهذیب اخلاقی و روحانی خود را به مردم اعلان کند. پس، وحی از دل او مانند چشمه‌ای می‌جوشد و، سپس، به سوی او روان می‌شود. تجارب روحانی او همه دستاورد طبیعی انسانی اوست. او کلام نفسانی خود را با گوش جسمانی خود می‌شنود، چنان‌که گویی دیگری با او سخن می‌گوید؛ خود را با چشم جسمانی خود می‌بیند، چنان‌که گویی شخص دیگری در برابر او ایستاده است. به عقیده سیداحمدخان هیچ اختلاف کیفی میان عقل و وحی وجود ندارد. آنها که از بالاترین درجه عقل برخوردارند رهبران مردم‌اند. این رهبران در همه ساحت‌های زندگی انسان، اعم از دینی و غیردینی، ظهور می‌کنند و همه آنها قابل الهام الهی یا وحی می‌شوند. تفاوت میان پیامبران و دیگر نوابع، مولود تفاوت میان ساحت‌هایی است که آنان در آنها کار می‌کنند. پیامبران شفا دهندگان روح‌اند و تنها وظیفه آنها این است که به زندگی روحی و اخلاقی مردم جهت تازه‌ای بدهند. (ر.ک. مطهری، ۱۳۷۳: ۲۱-۲۲؛ ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۳۰۶)

آیت‌الله سبحانی می‌نویسد:

«برخی [افراد] عوامل و زمینه‌هایی را برای بروز افکار عالی حاصل از نبوغ ذکر کرده‌اند که عبارت‌اند از:

– عشق که قوی‌ترین و پرانرژی‌ترین افکار را به وجود می‌آورد، زیرا عشق، محبت و کشش و توجه شدید و خارق‌العاده نسبت به چیزی یا شخصی یا هدفی است، و چنین کشش و توجه شدیدی در هرکس پدید آید موجب انگیزش قوای

جسمی و روحی او می‌شود. بدین ترتیب، فکر و اندیشه او در مناسبت با عشقش نیرومند، پویا و پیرانرژی می‌گردد.

- ستمکشی طولانی سبب می‌شود که فرد ستم‌دیده فکر خود را برای رفع ستم به کاراندازد و دقیقه‌ای آرام ننشیند.

- در اقلیت و شرایط نامساعد اجتماعی بودن از عوامل تشدید این افکار است، زیرا یک اقلیت برای پر کردن فاصله‌ای که با اجتماع دارد ناچار است به فکر پردازد و، سرانجام، آنچه را می‌خواهد به دست آورد.

- چون کودک در سن کودکی برای مبارزه با مشکلات آمادگی ندارد در برابر پیش‌آمدهای ناملازم به درون‌گرایی روی می‌آورد. در این صورت، افکار کودک تشدید می‌یابد.

- تنهایی و زندانی بودن به افکار انسان شدت می‌بخشد، زیرا همنشینی دیگران سبب می‌شود - برای مدت کم هم که باشد - مغز و افکارمان در اختیار دیگران قرار گیرد.» (سبحانی، ۱۳۸۲: ۲۲۸)

ارزیابی و نقد نظریه همسانی وحی و نبوع

نقد اول. اساساً باید توجه داشت که نبوغ هوشمندان در صورتی جلوه می‌کند که چهار عامل تحقق داشته باشد:

۱. **آمادگی؛** برای اینکه یک نابغه به مرحله نبوغ و ظهور آن برسد و خلاقیت فکری از خود نشان دهد نخست باید حروف الفبا را بیاموزد و توانایی خواندن و فهمیدن کتاب را به دست آورد و، سپس، پیرامون هر رشته‌ای به پژوهش و مطالعات گسترده‌ای پردازد. برای مثال، پزشکی می‌تواند به مقامات و اکتشافات بزرگ علمی در رشته خود نایل شود که پس از گذراندن دوره‌های مقدماتی و

کسب اطلاعات عمومی، مطالعات دامنه‌دار و گسترده‌ای را در زمینه علوم پزشکی پی‌گیرد.

۲. پختگی؛ فرد نابغه، پس از آمادگی لازم، باید بارها آن مطالب را در ذهن خود بررسی کند و نیز با دیگران درباره آنها گفتگو نماید و در برداشت‌های دیگران تأمل و تفکر کند تا مطالب پخته گردد.

۳. اشراق؛ با طی کردن این دو مرحله سومین دوره شروع می‌شود و آن اشراق است. در این موقع، افکار جدیدی در ذهن انسان جرقه می‌زند و اندیشه‌ای جدید خلق می‌شود. بدین ترتیب، نابغه در مرحله‌ای قرار می‌گیرد که گویا نوری اعماق ذهنش را روشن کرده است و راهی به سوی یک حقیقت علمی جدید پیش پای او گشوده شده است. این در صورتی است که ناتوانی جسمی و عوارض روحی و شرایط سخت زندگی مانع اشراق و دو مرحله پیشین نگردد.

۴. تحقیق؛ در این مرحله، شخص مطالب اشراق شده را در مقیاس‌های علمی جای می‌دهد و به کمک آزمایش و تجربه آنها را ارزیابی می‌نماید تا بتواند آنها را به عنوان پدیده‌های جدید علمی و فکری عرضه کند.

بی‌تردید، بدون طی این مراحل، هیچ‌گاه اختراعات و اکتشافات نوابغ بروز نمی‌یافت. (مان، ۱۳۶۰: ۲/۳۴۱) بنابراین، آنچه نصیب دانشمندان بشری در رشته‌های گوناگون علوم و فنون می‌گردد حقیقتی مفهومی و ذهنی، و علمی حصولی است، در حالی که هیچ پیامبری وحی را از طریق آموزش و اکتساب و تعلیم و تعلم به دست نیاورده است. دستاوردها و اندیشه‌های اندیشمندان و دانشمندان گذشته هیچ‌گاه در تلقی وحی به وسیله پیامبران نقشی نداشته است. بلکه «این شعور مرموز از جهانی ماورای عقل و باطن و اندیشه و نبوغ است.»

(طباطبایی، بی تا، ۱۰۴)، چراکه وحی الهی از مقام عزت حق تعالی نازل می شود. پس، وحی اکتسابی نیست و فقط اعطایی است و با تلاش و کوشش نمی توان بدان دست یافت، چون دسترسی به آن با وصف عزت سازگاری ندارد. نتیجه آنکه وحی مطابق آنچه حکمت وجود آن را اقتضا می کند نازل می شود. (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۱: ۲۶۹)

آیا هیچ عاقلی تنها به اتکای نبوغ خویش به خود جرئت می دهد که کتابی بیاورد و ادعا کند که این کتاب برای هدایت تمامی جهانیان، از بی سواد و دانشمند و از زن و مرد و از معاصران و آیندگان، تا آخر روزگار است؟! و آیا انسانی که خود یکی از اجزای عالم ماده و طبیعت است و مانند تمامی موجودات عالم محکوم به تحول و تکامل است می تواند در تمامی شئون عالم بشری دخل و تصرف کند و آیا او می تواند قوانین و علوم و معارف و احکام و مواعظ و امثال و داستان هایی در خصوص کوچک ترین و بزرگ ترین شئون بشری به دنیا عرضه کند که با تحول و تکامل بشر متحول نشود و از بشر عقب نماند و حال و وضع آن قوانین از جهت کمال و نقص مختلف نشود؟ این همه در حالی است که آنچه او عرضه کرده به تدریج عرضه کرده باشد و در آن پاره ای معارف که در آغاز عرضه شده، در آخر تکرار شده باشد اما در طول این مدت، تغییری نیافته باشد. با اینکه همه می دانیم که عمل هیچ انسانی از نظر کمال و نقص به یک حال باقی نمی ماند: در جوانی به گونه ای می اندیشد و چهل ساله که شد به شکلی دیگر و پیر که شد به نحوی دیگر. (ر.ک. طباطبائی، ۱۳۹۳: ۶۱)

با این بیان، نه تنها تفسیر وحی به نبوغ غیرمنطقی و نامعقول است بلکه مقایسه پیامبران با نوابغ خردپسند نیست، چراکه مقایسه هنگامی صحیح است که کار هر دو گروه از یک نوع و یک سنخ باشد، اما از آنجا که کار و عملکرد این

دو به کلی متفاوت و از دو سنخ است، اصل مقایسه غلط و ناصحیح می‌باشد. برای مثال، مقایسه قوه بینایی یا شنوایی و یا قوه فکر دو تن با یکدیگر صحیح است اما به هیچ وجه صحیح نیست که قوه بینایی یک نفر را با قوه شنوایی دیگری بسنجیم و بگوییم کدام قوی تر و برتر است. نبوغ نوابغ به نیروی تفکر، تعقل و اندیشه بشری آنان است، ولی فوق العادگی پیامبران به نیروی دیگری به نام وحی و اتصال به مبدأ هستی است. از این رو، مقایسه این دو با یکدیگر از اساس غلط است. (مطهری، ۱۳۷۷: ۱۴)

بی شک، این امر بدیع جامعه‌شناسانه نمی‌تواند همچون آموزه‌های ناب و خالص پیامبران الهی و قانون وحی آسمانی «انسان» تربیت کند، چراکه شرط تربیت انسان الهی این است که مربی و قانون‌گذار از تمام زوایای نیازهای انسان - بدون اینکه به خود او هیچ نفع و سودی برسد - آگاهی کامل داشته باشد. به تعبیر دیگر، پروردگار بر اریکه قانون‌گذاری هم جامعه‌شناس است، هم انسان‌شناس است، هم اقتصاددان است و هم سیاست‌مدار؛ تنها خودآگاهی الهی می‌تواند شرایط جعل قانون و وحی را داشته باشد، نه خودآگاهی علمی صرف.

نقد دوم. کسانی که وحی را به نبوغ تفسیر کرده‌اند از یک واقعیت معرفت‌شناختی غفلت کرده‌اند: از نظر معرفت‌شناختی، هر علمی از ابزارها و منابع خاص مربوط به آن علم به دست می‌آید. به همین سبب، اگر انسان فاقد حسی از حواس باشد از علم مربوط به آن نیز محروم خواهد بود. حس، تجربه و عقل منابع شناخت‌اند. ولی بی‌گمان، تمام حقایق عالم از این منابع به دست نمی‌آید. علمی هستند که تنها از طریق وحی به دست می‌آیند و مستند به منابع حس و تجربه و عقل - که نبوغ انسان به این ابزار و منابع وابسته است -

نمی‌باشند. غفلت از این حقیقت معرفت‌شناختی به انکار قطعی وحی می‌انجامد، در حالی که وحی دانشی الهی و یقینی است که در جای خود حقانیت آن به اثبات رسیده و اسلام‌شناسان به تفصیل بدان پرداخته‌اند، چنان‌که صدرالمتهلین همه انسان‌ها را از نظر دریافت حقایق عالم هستی یکسان نمی‌داند.

ملاصدرا بر این باور است که برخی از انسان‌ها از جهت شدت نورانیت و صفای نفس می‌توانند به مرتبه‌ای نایل شوند که وحی الهی را دریافت کنند، هرچند فرایند این عمل از طریق ارتباط انسان با عقل فعال صورت می‌گیرد. چنین افرادی حتماً امکان وجود دارند. و این افراد، چون امکان وجود دارند، شرط تحقق وحی نیز هستند. بی‌گمان، با تحقق شرط، مشروط - که خود وحی است - نیز تحقق می‌یابد. پس، راهی برای انکار وحی باقی نمی‌ماند. (صدرالدین شیرازی، ۱۳۸۲: ۴۰۹؛ همو ۶۱۳ - ۶۱۵)

نقد سوم. براساس لزوم بعثت پیامبران، آنان دارای شرایطی می‌باشند که با بهره‌مندی از آن شرایط می‌توانند وحی الهی را دریافت و برای هدایت بشریت به جهانیان ابلاغ کنند. یکی از شرایط مهم و اساسی پیامبران الهی عصمت است؛ از آنجا که نوابغ عالم معصوم نیستند، چه بسا نظریه‌ها، فرضیه‌ها و حتی دستاوردهای آنان با نظریه‌ها، فرضیه‌ها و دستاوردهای نوابغ دیگر در یک موضوع سازگار نباشد و مورد طرد و رد قرار گیرد. چه بسیار اتفاق می‌افتد که نظریه نابعه‌ای در دو زمان متفاوت تغییر یابد: رو به کمال رود یا از جانب خود او مورد تردید یا مورد نقض قرار گیرد. بدین‌رو، در تاریخ نوابغ متقدم و متأخر رخ می‌نماید. اما دیدگاه و وحی هیچ پیامبری با دیدگاه پیامبر دیگر تناقض ندارد و یکی دیگری را نفی نمی‌کند و نیز هیچ‌گاه نظریه یک پیامبر الهی در موضوعی با

دیدگاه وی در همان موضوع تناقض ندارد.

نقد چهارم. اگر وحی الهی از نبوغ انسان نشئت گرفته باشد، نبوغ بشری خود محصول طبیعت انسانی است و این «طبیعت خود عامل اختلاف است و هیچ‌گاه عامل اختلاف نمی‌تواند برطرف‌کننده آن باشد. حتماً عامل دیگری لازم است که، خارج از طبیعت بشری اختلاف را برطرف کند و آن تنها وحی الهی است که برآمده از طبیعت انسان نیست بلکه خداوند تعالی آن را نازل نموده است.» (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۳۱/۲) توضیح مطلب این است که نوع بشر حسب طبع بشری و غریزه حب ذات و خودخواهی بهره‌کش است و این بهره‌کشی او را به تشکیل زندگی دسته‌جمعی وا می‌دارد و، در عین حال، کار او را به اختلاف و فساد می‌کشاند. در نتیجه، آدمی در همه شئون زندگی‌اش، که آفرینش برآوردن آن شئون را واجب می‌داند، دچار اختلاف و فساد می‌شود از سویی دیگر، نبوغ که محصول ساختمان بدنی و طبیعی است خود عامل اختلاف است و هیچ‌گاه عامل اختلاف نمی‌تواند برطرف‌کننده آن باشد. پس، حتماً عامل دیگری که خارج از طبیعت و ساختمان بشری است لازم است تا اختلاف را برطرف کند؛ آن تنها عامل وحی الهی است. (همان)

نقد پنجم. انبیا برای اثبات درستی ادعای خود معجزاتی نشان می‌دادند که دلیل آشکاری برای صدق دعوت آنها نزد توده‌های مردم باشد، در حالی که هیچ نابغه‌ای برای صدق دعوت خود نمی‌تواند معجزه ارائه کند. (نصری، ۱۳۸۶: ۳۱) وحی الهی معجزه است و خود قرآن کریم معجزه بودن وحی آسمانی را مطرح کرده است، چنان‌که می‌فرماید: «و إن کنتم فی ریبٍ ممّا نزلنا علی عبدنا فأتوا

بسورة من مثله و ادعوا شهداءکم من دون الله إن کتتم صادقین^۱. خداوند در این آیه تحدی و هماوردطلبی کرده که احدی از جن و انسان نمی‌تواند حتی یک سوره مانند قرآن بیاورد. اگر وحی الهی محصول نبوغ نابغه‌های اجتماعی و فیلسوفان عالم بود، وجهی نداشت که خودش آنان را به مقابله و مبارزه فراخواند و ضعف و ناتوانی آنان را آشکار سازد.

نقد ششم. این نظریه با گفتار خود پیامبران مخالف است، زیرا آنان اگر از طریق نبوغ و هوش سرشار به وحی نایل شده‌اند، چرا قوانین، دانش‌ها و علوم خود را به جهان دیگر نسبت می‌دهند: «إِن أَتَّبِعْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ»^۲ و «إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»^۳. آنها ادعای وحی و نبوت می‌کردند، همانند حضرت محمد ﷺ، حضرت عیسیٰ ﷺ، حضرت موسیٰ ﷺ، حضرت ابراهیم ﷺ، بعضی از ایشان، برخی دیگر را تصدیق می‌کنند. این تصدیق - که در قرآن نیز آمده - به‌صراحت با این‌گونه تفسیر از وحی (نبوغ) مخالف است؛ صریح قرآن و سنت و آنچه که از پیامبران نقل شده است دلالت بر این واقعیت دارد که این حقایق (وحی، نزول کتاب و نزول فرشته) اموری خارج از سنخ طبیعت و ماده‌اند. (طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۵۴/۲) در حالی که تمام نوابغ بشری و مصلحان اجتماعی آگاهی‌ها، فرضیه‌ها و نظریه پردازی‌های ابتکاری خود را وابسته به فعالیت‌های ذهنی و کارکرد مغز خویش می‌شمارند و آنها را به نام خود به ثبت می‌رسانند و راه وصول به آنها را

-
۱. اگر درباره آنچه بر بنده خود نازل کرده‌ایم تردید دارید، دست‌کم یک سوره همانند آن بیاورید و گواهان غیرخدایی تان را فرا بخوانید، اگر راست می‌گویید. (بقر: ۲۳)
 ۲. فقط از آنچه که به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. (انعام: ۵)
 ۳. آنچه می‌گوید وحی آسمانی است که بر او نازل می‌گردد. (نجم: ۴)

مستند به مشاهدات تجربی و تنظیم عقلانی ای می‌دانند که خودشان، آن را سامان داده‌اند. از سوی دیگر، قلمرو آگاهی‌های نوابغ به هیچ وجه - نه از لحاظ کمیت و نه از لحاظ کیفیت - قابل مقایسه با معلومات پیامبران نیست. این پیامبر است که اطلاعاتی گسترده و دقیق از گذشته و حال و آینده جهان دارد و به یقین خطاناپذیر و بدون هیچ شبهه و تردیدی از آن گزارش می‌دهد: گزارش از ویژگی‌های مبدأ آفرینش (خداوند یگانه) (برای نمونه بقره: ۱۶؛ بقره: ۱۱؛ انعام: ۳؛ شوری: ۱۱)؛ گزارش از ویژگی‌های جهان آخرت و دگرگونی‌های پیش از آن و رخداد انفجار عظیم نظام کیهانی (ر.ک. سوره انشقاق و انفطار) که دانشمندان جهان‌شناس از آن شگفت‌زده‌اند، شرح داستان و سیرت رسولان پیشین، بازسازی تاریخ راستین، و افشای پنهان‌کاری‌های کاهنان مصلحت‌پیشه. این گزارش‌های شگرف، در بروز یکباره، با خصیصه نبوغ ایشان که شکوفایی آن تدریجی و همراه با تجدید نظر و تکمیل است تناسبی ندارد و گواه اقناع‌آمیز سخن غیب الهی است. هیچ دانشمند و نابغه‌ای مدعی جامعیت در تمام عرصه‌های علوم گیتی نشده است بلکه حاصل سخن نوابغ علم و اندیشه آن این شعر است که: «تا بدانجا رسید دانش من / که توانم گفت که نادانم». (سعیدی روشن، ۱۳۷۵: ۴۸ - ۵۰)

طبق تصریح قرآن کریم، یک ویژگی بسیار مهم وحی انبیا معلم داشتن و آموختن از سرچشمه وحی است، بدین معنا که پیامبران الهی وحی را از راه‌های تجربه، نبوغ و از درون نفس خویش نیافته‌اند. بلکه وحی را، به یقین از جانب تعلیم‌دهنده‌ای والا و آموزگاری حکیم آموخته‌اند. قرآن کریم می‌فرماید:

«تلك من أنباء الغیبِ نوحیها الیک ما کنت تعلمها أنت و لا قومک من قبل»

هذا فاصبر إن العاقبة للمتقين. (هود: ۴۱)

اینها از خبرهای غیب است که به تو (ای پیامبر) وحی می‌کنیم؛ نه تو و نه قومت اینها را پیش از این نمی‌دانستید.

- ... و انزل الله علیک الکتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک، عظیماً. (نساء: ۱۱۳)

خداوند کتاب و حکمت بر تو نازل کرده و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت، و فضل خدا بر تو [همواره] بزرگ بوده است.

به اعتقاد علامه طباطبایی، مراد از انزال و تعلیم در آیه شریفه دو نوع از علم است: یکی از آنها تعلیم از طریق وحی و نزول روح الامین است و دیگری آموزش به نوعی از القا در قلب و الهام خفی الهی بدون انزال فرشته وحی است. خداوند به پیامبر نوعی علم داد که اگر از پیش خود آن علم را به ایشان نمی‌داد، آن علومی که انسان از طرق اسباب عادی برای آموزش به دست می‌آورد برای پیامبر کفایت نمی‌کرد. (ر.ک. طباطبایی، ۱۳۹۳: ۱۰-۷۹)

همچنین، قرآن کریم می‌فرماید: «عَلَّمَ شَدِيدُ الْقُوَى»^۱ مراد از «شدید القوی» خدا باشد یا جبرئیل، به هر حال، آموختن است، نه مانند الهام‌هایی که نصیب برخی از دانشمندان می‌شود و می‌گویند ناگاه فرضیه‌ای به من الهام شد؛ فرد دانشمند تنها همین قدر احساس می‌کند که پیش از این نمی‌دانست و اینک ناگهان چیزی به ذهنش آمده است اما ارتباط با معلم و آموزگار را احساس نمی‌کند؛ او همین قدر می‌فهمد که علم جوشید ولی حس نمی‌کند که با جایی تماس داشته یا نداشته است. ولی انبیا وجود آن معلم را احساس می‌کنند و احساس می‌کنند که نمی‌دانند و می‌گیرند. (ر.ک. مطهری، ۱۳۷۷: ۱۳)

۱. آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده است. (نجم: ۵)

نقد هفتم. پیامبران، چه قبل از نیل به مقام نبوت و چه بعد از آن، در میان مردم جامعه خود به سر می بردند و در همه اوضاع و احوال با مردم در تماس بودند و مردم نیز آنها را به خوبی می شناختند. مردم خوب می دانستند که شیوه برخورد و خط مشی زندگی انبیا بعد از بعثت با قبل از آن تفاوت بسیار داشته است. پیامبران پس از بعثت خود مطالبی را پیرامون آغاز و انجام جهان و فلسفه حیات و مرگ انسان ها و چگونه زیستن آنها به میان می آورند که قبل از بعثت هیچ گاه از این مطالب سخنی به میان نمی آوردند. از سویی دیگر، این تغییر و تحول هم ناگهانی در آنها پیدا می شد، در حالی که افکار و اندیشه های نوابغ بشری تدریجی است و مردم با سابقه علمی آنها به خوبی آشنایی دارند؛ نبوغ فکری یک اندیشمند حاصل تراوش های تدریجی فکر او و دیگران است، اما وحی مطلقاً تدریجی نبوده، یکباره و دفعی است. آرا و افکاری را که پیامبران ارائه می دهند قبل از بعثت آنها سابقه نداشته است و حتی خود پیامبران نیز قبلاً از آن آگاهی نداشته اند. (نصری، ۱۳۸۶: ۳۱)

نتیجه گیری

از مطالب ارائه شده به این نتایج می رسیم:

۱. مدعیان تفسیر وحی به نبوغ هیچ گونه دلیل عقلی و نقلی برای اثبات دیدگاهشان ارائه نداده اند بلکه آنان تنها بر اساس اندیشه های اصلاح گرایانه اجتماعی برای اصلاح و تأمین سلامت و سعادت جامعه و از بین بردن تبعیض و اختلاف، به سبب عدم درک حقیقت وحی و مقام والای پیامبر و علم گرایی محض، از وحی الهی به نبوغ تفسیر می کنند. این در حالی است که اگر وحی الهی از نبوغ انسان نشئت گرفته باشد، نبوغ بشری محصول طبیعت انسانی است

و اساساً این طبیعت خود عامل اختلاف است و هیچ‌گاه عامل اختلاف نمی‌تواند برطرف‌کننده آن باشد. حتماً عامل دیگری لازم است که، خارج از طبیعت بشری، اختلاف را برطرف کند و آن تنها وحی الهی است، که برآمده از طبیعت انسان نیست بلکه خداوند تعالی آن را نازل نموده است.

۲. اگر وحی الهی نشئت گرفته از نبوغ، فکر و اندیشه انسان بود، تحدی و هماوردطلبی امری به دور از حکمت می‌نمود و از آنجا که کار غیرحکیمانه در وحی الهی راه ندارد، هماوردطلبی و آشکار نمودن ضعف و ناتوانی دیگران (منکران) دلالت می‌کند که وحی محصول نبوغ و اندیشه بشری نیست و از سوی خداوند تعالی نازل شده است.

۳. هر چند پیامبران الهی نیز از نیروی خرد، اندیشه و حسابگری‌های فکری و ذهنی و نیز از هوش و نبوغ سرشار برخوردار بودند ولی - چنانکه از کتاب‌های مقدس مانند قرآن کریم استفاده می‌شود - به‌صراحت با این‌گونه تفسیر از وحی [به نبوغ] مخالف‌اند و تنها از وحی الهی پیروی می‌کنند. فرستادگان الهی، صرف نظر از انتساب به نیروی غیب، برای خود به‌طور مستقل هیچ ادعایی ندارند، در حالی‌که تمام نوابغ بشری و مصلحان اجتماعی آگاهی‌ها، فرضیه‌ها و نظریه‌پردازی‌های ابتکاری خود را وابسته به فعالیت‌های ذهنی و کارکرد مغز خویش می‌شمارند و آنها را به نام خود به ثبت می‌رسانند و راه وصول به آنها را مستند به مشاهدات تجربی و تنظیم عقلانی خود می‌دانند.

۴. تفسیر وحی به نبوغ موجب انکار برخی از اصول مسلم دینی همانند عصمت و خاتمیت خواهد شد و، سرانجام، این امر به انکار اصل و اساس نبوت منجر می‌شود، در حالی که بر مبنای ضرورت نبوت، عصمت و خاتمیت امری

قطعی و یقینی است و به هیچ وجه خدشه‌بردار نیست. بنابراین، وحی حقیقتی الهی است که تنها از سوی خداوند به برخی از بندگان برگزیده او اعطا می‌شود.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- ابن فارس، ابی الحسین (۱۴۰۴) *معجم مقاییس اللغة*، تهران: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور (۱۴۱۴) *لسان العرب*، بیروت: دارصادر.
- آل نوح، کاظم (۱۳۲۳) *زندگانی حضرت محمد از زبان فلاسفه اروپا*، ترجمه محمدعلی خلیلی، روزنامه آیین اسلام.
- جی ای هاو، مایکل (۱۳۸۰) *به سوی نیوغ*، ترجمه مهدی مجردزاده کرمانی، تهران: موسسه فرهنگی راهبین.
- جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۴۰۴) *تاج اللغة و صحاح العربية*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- ربانی گلپایگانی، علی (۱۳۹۱) *وحی شناسی*، قم: راعد.
- رضوان، محمدبن ابراهیم (۱۹۹۲) *آراء المستشرقین حول القرآن الکریم*، تهران: دارا الطیبة و نشر و التوزیع.
- زمخشری، ابی القاسم عمر (۱۴۰۲) *اساس البلاغة*، بیروت: دارالمعرفة.
- سیاسی، علی اکبر (۱۳۴۴) *هوش و خرد*، بی نا.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۶) *محاضرات فی الالهیات*، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- _____ (۱۳۷۵) *مدخل مسائل جدید در علم کلام*، قم: موسسه امام صادق (ع).
- _____ (۱۳۸۲) *الهیات و معارف اسلامی*، قم: موسسه امام صادق (ع).
- سعیدی روشن (۱۳۷۵) *تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت*، قم: موسسه فرهنگی اندیشه.
- صدرالدین شیرازی، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۲) *الشواهد الربوبیة فی مناهج السلوکية*، با مقدمه سیدجلال الدین آشتیانی، قم: بوستان کتاب.

- _____ (۱۴۲۰) *المبدأ والمعاد*، بیروت: دارالهادی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۹۳) *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: اسماعیلیان.
- _____ (بی تا) *وحی یا شعور مرموز*، قم: دارالفکر.
- طباطبایی، مصطفی (۱۳۵۸) *فرهنگ نوین عربی - فارسی*، تهران: چاپخانه اسلامی.
- عمید، حسن (۱۳۴۳) *فرهنگ فارسی*، تهران: انتشارات ابن سینا.
- فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۴) *ترتیب کتاب العین*، قم: موسسه نشر اسلامی.
- مان، نورمان (۱۳۶۰) *اصول روان شناسی*، ترجمه و اقتباس محمود ساعتچی، تهران: سپهر.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۷) *وحی و نبوت*، قم: صدرا.
- _____ (۱۳۷۲) *نبوت*، تهران: صدرا.
- نصری، عبدالله (۱۳۸۶) *کلام ۲*، (۱۳۸۶)، تهران: دانشگاه پیام نور.
- نجاکی، محمدعثمان (۱۳۷۷) *قرآن و روان شناسی*، ترجمه عباس رزیاب خویی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان مقدس رضوی.